

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره جریان استصحاب در تقدم و تاخر و به اصطلاح به قول آقایان اصالة تاخر الحادث بود، آن وقت در اصول متاخر شیعه عرض کردیم این مسئله تفصیل بیشتری پیدا کرد و متعرض جهات بیشتری در مسئله شدند. به اصطلاح خودشان یا یکیش معلوم التاریخ است یا هر دو مجهول التاریخ اند. بعد مرحوم نائینی، فعلا عبارت مرحوم آقای نائینی و بعد هم توضیحاتی که یعنی مطالبی را که آقاضیا فرمودند می خوانیم، دیگه به همین دو تا فعلا اکتفا می کنیم شاید نظر آقای خوئی را اجمالا از خارج نقل کردیم. مرحوم نائینی می فرماید:

و إن كان كل منهما مجهول التاريخ و شك في التقدم و التأخر

بحثی که الان بین اصحاب ما شده در این اصول متاخر در این مجهول التاریخ خیلی قوی است مثلاً می دانیم هم اسلام بوده هم موت مورث بوده، تقدم و تاخر را خبر نداریم، بحثی که هست این است که آیا استصحاب فی نفسه در این جا جاری می شود یا استصحاب فی نفسه جاری نمی شود؟ و عده ای مثل مرحوم نائینی قائلند که استصحاب فی نفسه جاری می شود لکن به خاطر تعارض ساقط می شود، عده ای هم که می گویند اصلاً استصحاب جاری نمی شود، آن وقت فرق بین دو قول آن شا الله واضح است. اگر گفتیم استصحاب فی نفسه جاری می شود فرض کردیم اثر برای یک طرف است نه دو طرف، آن وقت دیگه مانعی ندارد اما اگر گفتیم استصحاب فی نفسه جاری نمی شود دیگه خودش فی نفسه جاری نیست.

پس باید حساب این جهت را کرد که آن اثری که می خواهیم اگر برای هر دو طرف است آن جا آن اثر بار نمی شود تعارض پیدا می کند، مثلاً تقدم اسلام وارث باشد ارث می برد، تاخر اسلام وارث باشد تقدم موت باشد ارث نمی برد، هر طرفی اثر دارد، هر طرفی اثر خاص خودش را دارد، هم این طرف اثر دارد هم آن طرف، این را اصطلاحاً تعارض می گویند.

اما اگر فرض کردیم اثر برای یک طرف بار شد طرف دیگر فاقد اثر بود بنا بر رای مرحوم نائینی آن استصحاب جاری می شود.

فالاقوی جریان الاستصحاب فی کل منهما و یسقطان فی المعارضة و عرض کردیم یسقطان بالمعارضة در جایی که اثر برای هر دو باشد.

فیقال فی المثال الاصل عدم اسلام الوارث

مطلبی که الان عرض کردم، بعد ایشان فرمودند و قد ظهر بعض الاعاظم هم قبل از ایشان هم بعد از ایشان، إلی، حالا اعاضمش را کار نداریم، اما بعد از ایشان

إلی عدم جریان الاصل فی مجهولی التاريخ

این جا ایشان مجهول التاريخ چاپ کردند، بهترش مجهولی التاريخ است به صیغه تنبیه.

لعدم احراز اتصال زمان الشک بزمان الیقین و یعتبر در استصحاب.

من در بحث گذشته هم عرض کردم به مناسبتی این ها گاهی از خود بحث خارج می شوند، یکی از مقدماتی که در این جا خیلی مهم است مسئله این است که در این موارد اتصال زمان یقین به شک نیست و این عدم اتصال زمان یقین به شک شبیه همان بحث علم به طهارت و حدث و شک فی التقدم و التأخر، آن جا هم همین بحث را می آورند، آن جا از باب به قول خودشان شبهه مصداقی اتصال زمان یقین به شک، این جا هم همین بحث را مطرح کردند یعنی همچنان که در آن مسئله بحث مطرح کردند چون در آن مسئله احتمال هست که برگردیم به حالتی که قبل از این دو تا بوده، احتمال هم هست برگردیم به ضد حالتی که قبل بوده، در آن مسئله تعاقب حالتین و یا برگردیم به خصوص استصحاب طهارت یا استصحاب نجاست إلی آخر مباحثی که در همان جا گفته شده و در تنبیهای خواهد آمد.

بعد ایشان می فرمایند که و لا یخفی ما فیه، فإن الشک فی کل من الحادین

ایشان می گوید ببینید شما دو تا مجهول التاريخ دارید، شما اگر اتصال زمان یقین به شک را به قیاس کل واحد به آخر نگاه بکنید بله این شبهه پیش می آید اما بالقیاس فی نفسه نگاه بکنید، شما یقین داشتید که این وارث مسلمان نبوده، یقین داشتید هم موت نبوده، بعد الان شک پیدا شد، شک در اسلام است، این شک در اسلام متصل به همان یقین به عدم اسلام است، شک در اسلام را با قیاس به موت حساب نکنید، مرحوم نائینی می خواهند این را بگویند، اگر شما شک در اسلام کردید این را به لحاظ این که قبل از این حالت مثلا روز قبلش اسلام نبود، الان شک در اسلام دارید، شک در اسلام فی نفسه لحاظ می شود، بله این شک در اسلام اگر خواستید استصحاب عدم اسلام بکنید اثرش به این است که به اصطلاح عدم اسلام تا زمان موت باشد، اسلام بعد از موت باشد، این ارث نمی برد، اسلام قبل از موت باشد، اما این ربطی به خود شک در اسلام ندارد، آنی که الان در این جا داریم شک در اسلام است، شک در موت است، لذا مانعی ندارد، حالا ایشان از این راه چون راه دیگری هم دارد که بعد عرض می کنیم.

مانعی ندارد که شما استصحاب خود عدم اسلام در واقعش بکنید، این عدم اسلام را می توانیم استصحاب بکنید تا زمان موت، چون موت یک زمان واقعی دارد، بگویید این عدم اسلام یقین به عدم اسلام داشتیم هست تا زمان موت، استصحاب عدم موت بکنید تا زمان اسلام، چه مشکلی دارد؟ نه این که اسلام را به قیاس به موت، نه، به این معنا، خود عدم اسلام را نگاه بکنید شک می کنید این یقین عدم اسلام متصل به شک خودش است، این خلاصه نظر مبارک ایشان.

فإن الشک فی کل من الحادّثین، مراد ایشان از حادثین در این جا اسلام و موت است، متصل به یقین خودش،

لأن اتصال الشک بالیقین معناه أن لا يتخلل بین یقین و الشک یقین آخر یضادّ الیقین السابق.

مراد این است.

بعد و لا اشکال فی أنه لم يتخلل، بعد توضیح می دهند، آقایان مراجعه بکنند بحث خاصی ندارد، چرا بحث خاصی ندارد؟ چون خود مرحوم نائینی بعد در همین بحث وارد می شود.

ایشان می گوید فنقول، حالا إلا أنه لا بأس بزيادة بسط من الكلام

وارد این بحث بشویم که شناخت این که کجا یک حالت سابقه ای داریم اتصال زمان یقین به شک به هم می خورد، کجاها به هم می خورد و کجاها به هم نمی خورد؟

فَنَقُولُ قَدْ عَرَفْتَ أَنَّ اتِّصَالَ زَمَانِ الشَّكِّ بِهَ يَقِينٍ إِنَّمَا يَكُونُ بَعْدَ تَخَلُّلِ يَقِينٍ آخِرِ يَضَادِّ الْيَقِينِ السَّابِقِ بَيْنَ الشَّكِّ وَ الْيَقِينِ

این البته مثالی که ایشان می زند مثال در علم تفصیلی است، مثلاً می داند جلوس در این مکان واجب است، از ساعت ده تا دوازده. بعد از دوازده شک می کند، دیگه می گویند آن یقین اول که قبل از ساعت ده واجب نبود دیگه آن جاری نمی شود. خوب دقت بکنید! مثلاً الان صبح جلوس در مسجد واجب نبود، می داند از ده تا دوازده هم واجب شده، بعد از دوازده را شک دارد، حالا که شک کرد می تواند به آن عدم وجوبی که قبل از ساعت ده بوده مراجعه بکند؟ مرحوم نائینی می گویند نمی شود چون یقین به خلاف آمد، دقت کردید؟ یقین آمد اول وجوب نداشت، بعد وجوب پیدا شد، دیگه ساعت ده نمی تواند استصحاب بکند یا به تعبیر ایشان عدم ازلی، مراد ایشان از عدم ازلی آن عدمی که قبل از این حادث بوده، قبل از وجود بوده و عرض کردیم این مسئله متفق علیه بین آقایان است. خوب دقت بکنید، صبح جلوس برایش واجب نیست، گفته از ساعت ده تا دوازده در مسجد بنشین، بعد از ساعت دوازده را نمی داند واجب هست یا واجب نیست، بیایم بگویم قبل از ساعت ده که واجب نبود آن عدم وجوب را استصحاب بکنیم، یقین داشتیم که واجب نبود، اشکالشان این است که آن عدم وجوب برداشته شد، مثل این که من الان مثلاً شک دارم من باب مثال عرض می کنم، من مثلاً صبح بلند شدم بیرون رفتم، حالا مثلاً یا مثلاً زید صبح مثلاً اداره بود من می دانم از ساعت ده تا ساعت دوازده را جالس بود، این را می دانم، در اداره پشت میز بود، بعد از ساعت دوازده نمی دانم، می توانیم به استصحاب عدم جلوس قبل از این حالت، به آن عدم حالت برگردیم یا نه؟ ما این را مفصل توضیح دادیم، این ها می گویند نمی شود، این که این جاش نمی شود این را قبول کردند، کجاش مشکل دارد؟ اگر یادتان باشد مشکلی که دارد در جایی است که آن حکم شرعی باشد، این همان مشکل معروف که آقای خوئی قبول کردند مثلاً شارع مقدس اجازه داد مثلاً زن حلال باشد تا وجود دم، دم تمام شد، آیا برمیگردیم به استصحاب عدم جعل قبل از این؟ یا بر نمی گردیم؟ این همان بحث معروف است، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ آقای خوئی می گویند به اصالة عدم جعل بر می

گردیم، عرض کردیم طراح این مسئله هم ابتدائاً مرحوم آقای نراقی استاد شیخ است، آن وقت شیخ با ایشان مناقشه کرد که زمان ظرف است یا قید است الی آخره، دیگه آقایان هم همان مناقشات را مطرح کردند. دقت کردید؟

پس مرحوم آقای خوئی می فرمایند به آن بر می گردیم، پس در موضوعات آن حرفی را که مرحوم نائینی و دیگران می گویند بر نمی گردیم فرقی بین موضوعات و احکام ندارد، می گوید وقتی یک یقین بود آن یقین قطعاً برداشته شد دیگه به آن یقین بر نمی گردیم، چون اتصال زمان شک به زمان یقین نمی شود، تخلل یقین در وسط شد. حالا اصالة عدم الجعل، استصحاب عدم جعل، شارع برای زن حرمت قرار داد، خون آمد حرمت قرار داد، خون قطع شد، هنوز غسل نکرده، نمی دانیم آن حرمت هست یا نه؟ برگردیم به آن اصالة عدم الجعل که قبل از این که قرار بدهند، اصل عدم جعل است، آن را استصحاب بکنیم و لذا این را کرارا و مرارا عرض کردیم که مشهور علما این را قبول نکردند، گفتند نه استصحاب بقای مجعول، حالا که حرمت قرار داده شد این حرمت ادامه دارد تا غسل بکند، تا این جا دو تا احتمال شد، یکی استصحاب عدم جعل اشکال آقایان اتصال زمان یقین به شک نیست، دو: استصحاب بقای مجعول و هو المعروف بینهم و منه آقای نائینی، به خاطر این که آن یقین سابق از بین رفت این یقین هنوز از بین نرفته استصحاب بقای مجعول می کنیم یعنی استصحاب می کنیم بقای حرمت را.

سه : رای آقای خوئی: هر دو جاری می شود، هم استصحاب عدم جعل جاری می شود و هم استصحاب بقای مجعول، در نتیجه تعارض می کنند، روشن شد؟

پس در حقیقت نقطه اختلاف نائینی با مرحوم آقای خوئی در آن استصحاب عدم جعل است، ایشان می گوید هر دو جاری می شود و در نتیجه بعد از جریان هر دو تعارض می کنند و تساقط می کنند.

رای این حقیر سراپا تقصیر هم که هر دو جاری نمی شود، نه اولی و نه دومی. نه بقای مجعول به اصطلاح جاری می شود و نه عدم جعل جاری می شود، عرض کردیم مجموعاً چهار تا احتمال هست. حالا مرحوم نائینی که این مطلب را می فرمایند یک توضیحاتی هم.

پس بنابراین در موضوعات خارجی قبول کردند، در احکام آقای خوئی قبول نمی کنند، روشن شد؟

پرسش: جریان هر دو را می شود؟

آیت الله مددی: اصلاً عرض کردیم طبیعت احکام توش ابداع راه ندارد، اصول ابداعی اند. بله ابداعی اند، ابداع در احکام و اعتبارات قانونی راه ندارد چون اعتبارات به مقدار ابراز اند.

پرسش: ایشان این را در موضوعات قائل می شوند.

آیت الله مددی: بله ایشان می گوید نه، چون این عدم جعل همیشه به اسلام مثل یک قرینه متصله است. چون ذات هر حکمی یک عدم جعل هم همیشه باهاش هست، یک عدم جعلی است لذا اگر حکم یک حدی محدود شد بعد از آن حد باز عدم جعل زنده می شود.

پرسش: به اصلش بر می گردد.

آیت الله مددی: آهان به اصلش بر می گردد. روشن شد؟

ما معتقدیم اصلاً هیچ کدامش نیست، اصلاً مقوله جعل و عدم جعل محدوده استصحاب و اصول عملیه نیستند، اصلاً از محدوده اصول خارج است.

فتقول آنی که در محدوده اصول قرار می گیرد علی کلام، آن جاهایی است که خود حکم نیست، مثل مشکوک، نمی دانیم صدقه واجب است یا نماز، این عنوان مثل اصول غیر محرز اما اصول محرز جاری نمی شوند مگر اصالة الطهارة که قبول بکنیم، غیر از آن جاری نمی شود.

قد عرفت أن اتصال الشک بالیقین أنما یکون بعدم تخلل یقین آخر یضادّ الیقین السابق بین الشک و ... کما إذا علم

روشن شد؟ پس در موضوعاتش همه قبول دارند، در حکمش مشکل دارد. نراقی می گوید عدم جعل جاری می شود، مرحوم آقای نائینی و شیخ می گویند بقای مجعول جاری می شود، آقای خوئی می گویند هر دو جاری می شود لکن تعارض دارد.

پرسش: تبدل است؟

آیت الله مددی: دیگه نمی توانیم به آن یقین، آن یقین برداشته شد، اصلا عوض شد دیگه، ما می دانیم این آقا به اداره داشت می رفت در اداره یک ساعت می بینید پشت میز نشسته، الان بعد از یک ساعت شک داریم، دیگه عدم جلوسی که قبل از یک ساعت بود نیست، چون آن حالت قطعاً رفت، با رفتن آن حالت دیگه نمی توانیم ابداع آن حالت بکنیم به اصطلاح بنده، وقتی که من می دانم قطعاً عدم جلوس رفت و این جلوس پیدا کرد دیگه نمی توانم استصحاب عدم جلوس بکنم، روشن شد؟ دیگه جای آن نیست، این را مرحوم البته ما ان شا الله خواهد آمد، روی مبانی ما که ان شا الله واضح شد چون ما اصلاً استصحاب را توسعه یقین می دانیم چنین یقینی وجود ندارد که بعد توسعه پیدا بکند، روی مبانی ما که خیلی واضح است، روی مبانی ما. من چون فعلاً نمی خواهیم وارد شرح مسلک خودمان بشویم فعلاً داریم شرح مسلک آقای نائینی و آقاضیا را می گوئیم.

پرسش: خب این اندازه در بیان فرق بین موضوع و حکم کفایت نمی کند، همین حرف را در احکام هم می زنیم، در موضوع می گویند آیت الله مددی: خب لذا نائینی هم می گوید عدم جعل برداشته شد، خب حرف نائینی همین است خب،

پرسش: نبین ۱۶

آیت الله مددی: خب حالا مثل این که شما تردید پیدا کردید، خود نائینی می گوید عدم جعل قبل از جهل بود اما برداشته شد، دیگه بر نمی گردد. آقای خوئی می گوید نه همین جور هست، عدم جعل هست

پرسش: مبهم ۱۶:۱۸

آیت الله مددی: در جهل، نه در خارج

پرسش: احکام که به موضوعات اولی است

آیت الله مددی: آقای نائینی می گوید بابا عدم جعل برداشته شد، جعل کرد، تا جعل کرد برداشته شد، دیگه به آن عدم جعل بر نمی گردیم. روشن شد؟

این یکی از مسائل کلیدی است الان در اصول که آیا به عدم جعل بر می گردیم؟ به بقای مجعول؟ به کدام یکی؟ چهار تا رای را خدمتان عرض کردیم، آنی که الان مطرح است بین علما غالبا از قدیم یعنی از قرن اول و دوم بین اهل سنت و بین شیعه به عدم جعل بر نمی گردیم به بقای مجعول، معروف این است، آن هایی که قائل به حجیت استصحاب اند به بقای مجعول، استصحاب عدم جعل نمی کنند، من فکر نمی کنم قبل از مرحوم نراقی، الان در ذهنم نیست. مرحوم نراقی استصحاب عدم جعل را جاری کرده. آقای خوئی هم اجرا کردند لکن تعارض. مشهور می گویند دیگه آن عدم جعل برداشته شد مثل عدم جلوس که برداشته شد، فرقی نمی کند، موضوعات با احکام فرقی نمی کنند، چطور آن عدم جلوس برداشته شد دیگه به آن بر نمی گردیم؟ حالا هم که جعل آمد به عدم جعل دیگه بر نمی گردیم، تمام شد دیگه، معنا ندارد به آن عدم جعل برگردیم، ان شا الله مطلب روشن شد. من هی واضحش می کنم که روی مبانی آقایان

فإنه لا يتصل اليقين بعدم

من عمدا عبارت را می خوانم که آن نکات فیش رو بگویم.

لتخلل اليقين بوجوب الجلوس فهذه القطعة من الزمان

این قطعه ای که جلوس واجب شد اوجب الانفصال اليقين بعدم الوجوب عن الشك في الوجوب

آن یقین و شک با هم متصل نیستند

و لذا قلنا لا يجرى استصحاب عدم ازلی بعد الزوال

خب ظاهرا هم مراد ایشان از عدم ازلی آن عدم وجوبی که از اول است مثل عدم جعلی که از اول بود. عدم جعلی که از ازل بود آن.

خلافاً للفاضل النراقی، عرض کردیم مرحوم فاضل نراقی در شبهات حکمیه استصحاب عدم جعل کردند، بعد ایشان می گویند خلافاً

ایشان و خلافاً للشیخ چون شیخ آمده با ایشان مناقشه کرده که این زمان ظرف است یا قید است؟ ایشان می گویند فرق نمی کند ظرف

باشد یا قید باشد، اتصال زمان یقین به شک به هم خورده، ظرف و قیدیش فرق دارد.



سواء كان الزوال قد اخذ قيدا للوجوب أو ظرفا خلافا للشيخ

هم با استاد مخالف است و هم با شاگرد، هم خلافا للنراقي که ایشان عدم جعل را جاری کرده، خلافا للشيخ که گفته زمان قید باشد یا، ایشان گفت فرق نمی کند، وقتی یک یقین آمد از آن یقین دست برداشتیم آن وقت روی مبانی ما نکته خیلی واضح است چون حقیقت استصحاب توسعه یقین است، این یقین اگر در وسط خلال پیدا کرد دیگه قابل توسعه نیست، این خیلی واضح است، مسالک آقایان مشکل دارد.

پرسش: در عالم جعلش برده، در بقای مجعول چطور واضح است؟ یک یقینی بوده توسعه اش می دهیم

آیت الله مددی: می گویم، آن به خاطر این که طبیعت اعتبارات قانونی را از مقوله ابداع خارج کرده، نه به خاطر آن جهت. یعنی به عبارۀ آخری چون استصحاب پیش ما نکته عقلانی دارد، در نکته عقلانی اعتبارات قانونی با ابداع اثبات نمی شود، چون اعتبارات قانونی تابع واقع نیستند، واقع نه ملاک یعنی اعتبار قانونی مقدار ابراز اعتبار است، زائد بر آن مقدار هم باید اعتبار بشود، من نمی توانم ابداع بکنم، با ابداع من درست نمی شود، اگر اعتبار آمد تا وجود دم، یسلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض

پرسش: مبهم ۸: ۲۰

آیت الله مددی: حالا شما تندتر از من رفتید، شما با ایشان بحث بکنید که ایشان می خواهند استصحاب جاری بکنند، شما می گوید اصلا استصحاب جاری نمی شود، احتمال استصحاب نیست، روشن شد؟ نمی گیرد، چرا؟ چون وقتی شارع می گوید فاعتزلوا، این فاعتزلوا مثل سفیدی دیوار نیست، این اعتبار است، اعتبار یعنی چی؟ یعنی در واقع تصرف کرده، این مقدار تصرف فاعتزلوا یعنی این اعتزال را به عهده گذاشت در محیض، حالا هم که محیض نیست، مگر اثبات بشود که محیض یعنی حالت، آن بحث دیگری است و إلا اگر محیض که ظاهرش هست معنای اذی خود خون باشد مادام فاعتزلوا النساء فی المحیض، بعد المحیض جهت جدید می خواهد یعنی ابداع نمی تواند این جا وارد بشود، کار ابداع نیست، اصلا سنخ اعتبارات قانونی سلبا و ایجابا کار ابداع نیست، از محدوده ابداع خارج

.....

است، اصلاً از کار ابداع نفس، نفس نمی تواند قانون را جعل بکند، این قانون را خود مقنن و مشرع جعل می کند. بلکه نفس می تواند در آن جاهایی که بینهماست عنوان عام را می تواند انتزاع بکند، آن مشکل ندارد، می گوید یا این واجب است یا آن واجب است، نفس بگوید هر دو را انجام بدهد، این مشکل ندارد اما نفس بیاید بگوید این حرام است، این بیاید بگوید واجب است، این کار جاعل است، کار مشرع است، این اشکال ما سر استصحاب نیست، سر این که اصولاً آن ها پذیرش، بلکه در موضوعات خارجی اشکال ندارد. لذا امام در آن روایت می فرماید بلی قد رکعت، ببینید آن در موضوعات خارجی اشکال ندارد. می گوید طاهر است، این طاهر است، این مذکی است، از دست مسلمان است، آن جا تصرف اشکال ندارد، ابداع کردن در موضوعات خارجی اشکال ندارد اما ابداع کردن، اصلاً این خودش قانونی نیست و لذا هم عرض کردیم به قول مرحوم آقای ملا محمد امین استرآبادی در مجموعه روایاتی که مناسب است با استصحاب در شبهات حکمیه که ما داریم، اسم استصحاب توش نیامده، در بعضی هایش به حالت سابقه اخذ شده و بعضی هایش نشده، این تابع اعتبار است، گاهی اوقات طبق حالت سابقه است، در همین مسئله حیض معروف و مشهور بلکه فتوا بر این است که به حالت سابق اخذ نشده، گفتند حلال است، بعد از انقطاع دم حلال است، به حالت سابقه اخذ نشده. این نکته فنی به نظر ما این است.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: چون در منشا انتزاع است، امر انتزاعی خودش واقعیت ندارد

پرسش: شما فرمودید می شود در آن استصحاب را جاری کرد

آیت الله مددی: استصحاب نمی شود، اصول غیر محرز را می شود، آن را هم البته عرض کردم به لحاظ شبهه موضوعی که اشکال ندارد بگوییم بول است مثلاً.

پرسش: به لحاظ حکمیه عرض کردم

آیت الله مددی: به لحاظ شبهه حکمیه مثلاً بگوییم احتیاط بکنیم حکم منی یا حکم اشد را برایش قائل باشیم

و بالجملة لا معنى لاتصال اليقين بالشك إلا لا يتخلل بينهما يقين آخر.

آن وقت به این مناسبت ایشان برای این که مانحن فیه، مثال مانحن فیه یک اسلامی هست، یک موتی هست، این را چجور با این مطلبی که اتصال زمان یقین و شک است ربطش بدهد. از این جا به قولی در تنبیه الملة دارد حالا اگر آن رساله معروف کتاب مال مرحوم نائینی است، می گوید ما تعجب می کنیم که علمای ما این قدر فروع دقیقه را در استصحاب گفتند ولی در مسائل حکومتی وارد نشدند، در نحوه حکومت بحث نکردند.

علی ای حال کیف ما کان از این جا ایشان به قول ایشان وارد فروع دقیقه می شود، ایشان یک مطلبی را مثال می زند برای این که مانحن فیه، این از چجور قبیلی است که استصحاب در آن جاری نمی شود و اتصال زمان یقین به شک به اصطلاح احراز نمی شود. ایشان می گوید نعم انفصال زمان شک قد یكون واضحا كالمثال المتقدم، مراد ایشان در مثال متقدم در علم تفصیلی است، یقین به طهارت داشتیم، یقین به نجاست داشتیم بعد شک کردیم، دیگه به آن یقین اول بر نمی گردیم، این علم تفصیلی، كالمثال المتقدم. و قد یكون خفيا

از این جا دیگه چون خفا پیدا می کند ایشان وارد بحث می شود.

و لا بأس بتوضیح ذلك بمثال.

آن وقت این مثال را ایشان می زند.

لو كان إناءٌ في الطرف الشرقي من الدار بإناء آخر في الطرف الغربي من الدار یا طرف غربي، یکی در شرق است و یکی در غرب و علم تفصيلاً بنجاسة كل منهما

می دانیم هر دو اناء شرقی و غربی نجس اند

ثم اصاب احدهما المطر

می دانیم باران به یک کدامشان خورد، به یکی، به هر دو نخورد پس یکیش پاک شد اما حالا ابهام در کجاست؟

تارة يعلم تفصيلا باصابة المطر لخصوص ما كان في الطرف الشرقي

خب در آن طرف شرقي مسلم آب باران خورده، آن يکي

و اخرى لا يعلم بذلك

خصوص طرف شرقي نيست

بل يعلم اجمالا باصابة المطر لاحد الانائين

اين مثال از اين جا وارد مي شود.

مي داند يا اين باران که آمد يا به اين ور خورد، يا به شرق خورد يا به غرب، يا به شمال يا به جنوب، چون يادم مي آيد تعبير آقازيا

داشت شرقي غربي نفرماييد، حالا ايشان وارد شرقي غربي شدند. حالا عبارت ايشان دارند لا يحتاج في بيان التفصيل بين الموارد من

حيث فصل اليقين، فصل يعني انفصال

و عدمه بخياله بضرب الشرق بالغرب و عكسه

على اى حال چون مرحوم آقاى نائينى شرقي و غربي فرمودند ما هم فعلا به دنبال همين شرقي غربي ايشان هستيم

و تارة يعلم اجمالا باصابة المطر لاحد الانائين و على الاول فتارة

اگر ببينيم باران به اناي شرقي خورده فقط

تارة يكون الانا الواقع في الطرف الشرقي متميزا مثلا اين اناي شرقي يک ليوان بزرگي است، آن اناي غربي ليوان کوچکي است، هر

دو شناخته شده اند. حالا يک بچه هم آمد هر دو را با هم جمع کرد، خب جمع هم بکند بالاخره متميز است، مي گويد اين شرقي است

و آن غربي است، به اين باران خورده و به آن نخورده، روشن شد؟

متميزا، مراد از تميز اين است.

عن الاناء

مراد از تمیز

عن الإناء الواقعی

و معلوما بالتفصیل حال اصابة المطر بأن كان بمنظر من الشخص ثم طرء علیه الترديد و الاجمال و اشتبه بالاناء الغربی مثلا، این فرض اول آن مثال نبود که من زدم یعنی اولاً دید، اناء شرقی را هم دید، غربی را هم دید، بعد هر دو هم شکلشان مثل هم است، من اشتباه معنا کردم، هر دو هم شکلشان مثل هم است، یک بچه آمد این دو تا را پهلوی هم گذاشت، پس من یقین دارم به انای شرقی خورد انای شرقی را هم می دیدم، انای غربی را هم می دیدم، بعد اجمال پیدا شد، اجمال بعد است، این جا سوال این است در هر دو استصحاب نجاست می شود یا نمی شود؟ روشن شد سوال چیست؟ من اول زودتر بگویم شاید هی منتظر شرقی غربی ایشان نباشیم پس اناء هر دو نجس بودند یقیناً، باران هم من دیدم به انای شرقی خورد لکن شکل انای شرقی و غربی مثل هم است، یک بچه ای بوده برداشت این دو تا را پیش هم گذاشت، الان نه این شرقی است و نه این غربی است،

پرسش: حالا بگوید علم اجمالی به نجاست احدهما

آیت الله مددی: احسنت، حالا این نکته فنی را ایشان، هم اصول و هم فقه این ذهنتان باشد آیا استصحاب با علم اجمالی فرق می کند یا نه؟ یعنی شما بگویید استصحاب در هر دو جاری می شود یا به علم اجمالی اجتناب بکنید؟ فرق می کند، استصحاب اصل محرز است و آن اصل غیر محرز است، در نتیجه اگر استصحاب جاری شد دست شما به یکیش خورد نجس است اما اگر علم اجمالی بود دست شما به یکیش خورد نجس نیست. چون می شود ملاقی احد الاطراف، روشن شد؟ پس این که ما استصحاب جاری بکنیم یک اثر دارد، استصحاب جاری نکنیم بگویم به علم اجمالی می دانیم یکیش نجس است، این اثر دیگر دارد پس تمام نکته فنی.

پرسش: اگر این اصل مثبت است اثبات نجاست دست را

آیت الله مددی: نه خب ملاقی، با مستصحب النجاسة ملاقیش نجس است، این را سابقاً هم توضیح دادیم. به خلاف احد اطراف.

روشن شد؟ پس این زوری که این جا مرحوم نائینی یا مرحوم آقاضیا و یا دیگران وارد بحث می کنند این نکته فیش این است که این جا اگر مستصحب النجاسة شد دست به یکیش خورد می شود نجس، اگر مستصحب النجاسة نشد استصحاب یعنی اصل محرز جاری نشد می شود علم اجمالی، علم اجمالی اصل غیر محرز است، یعنی احتیاط اصل غیر محرز است، تمام آن ظرافت بحث این است آیا، مثال روشن شد؟ دو تا اناء هر دو قطعاً نجس یکی در شرق خانه و یکی در غرب خانه، باران هم قطعاً به شرقی خورد، من هم دیدم به چشم خود دیدم که به غربی نخورد لکن بچه آمد این دو تا را پهلوی همدیگر در اتاق قرار دارد دیگه، حالا هر دویشان نه شرقی اند و نه غربی.

پرسش: استصحاب نجاست به یکی می شود

آیت الله مددی: الان نمی شناسیم.

پرسش: در یکیش می شود استصحاب کرد

آیت الله مددی: وقتی در یکیش استصحاب کرد یا علم، بالاتر از استصحاب، علم است دیگه، خب می شود علم اجمالی.

پرسش: استصحاب دو مرتبه جاری نمی شود

آیت الله مددی: همین، بحث همین است که آیا استصحاب در هر دو جاری می شود یا نه؟ روشن شد؟

مرحوم یزدی در عروه گفته بله استصحاب در هر دو جاری می شود. حالا من این مثال عروه را چون می ترسم تا فردا نرسیم این مثال عروه را هم الان بخوانیم و بحث فقهیش را بیاوریم یکمی شیرین تر است چون اصول گاهی اوقات حواس آدم را پرت می کند. در عروه دارد:

إذا علم بنجاسة الشيئين فقامت البيئة على تطهير احدهما

حالا آن جا باران بود این جا نه خودش دید

فقامت البيئة على تطهير احدهما الغير المعين

یا می داند یکیش پاک شده، تطهیر شده، معین است، یک

دو: أو المعین و اشتبه عنده

یا یکی معین پاک شده

أو طهر هو احدهما ثم اشتبه، حکم علیهما بالنجاسة عملا بالاستصحاب.

روشن شد؟ این فرع عروه، نائینی می خواهد بگوید استصحاب جاری نمی شود، تمام بحث سر همین است. نائینی قدس الله نفسه اشکال

دارد، این عبارتی که الان خواندم از حاشیه ای است که مرحوم آقای کاظمی مقرر مرحوم نائینی در حاشیه دارد.

و ظاهره جمیع جریان الاستصحاب در جمیع فروض ثلاثه

فعلا من ثلاثه نائینی را نخواندم، این ثلاثه که ایشان می گوید به عبارت نائینی است.

و شیخنا الاستاد

مرحوم نائینی، این معلوم می شود کتاب را قبل از ۵۵ نوشته

مد ظله حاشیه یمنع فیها من جریان الاستصحاب و الحكم بالنجاسة فی جمیع فروض الثلاثه

اشکال نائینی این است که استصحاب در هیچ کدام جاری نمی شود، روشن شد؟ اگر استصحاب جاری نشد تنجیز علم اجمالی یعنی

مراد نائینی این است که این جا اصل محرز نیست، اصل غیر محرز است پس مرحوم سید اصل محرز می بیند، استصحاب نجاست،

مرحوم نائینی خب طبیعتا هم دیدید حتما بعضی ها در فروعش فرق می کنند، می گوید فرض اول این طور، دوم این طور إلى آخره،

دیگه این جا وارد بحث فقه نمی شویم

و لكن لا بمناط واحد

این را ایشان از مرحوم نائینی حضورا نقل می کند

پرسش: مرحوم سید می گوید یتیم است

آیت الله مددی: نه ایشان می گوید این جا استصحاب، حالا من توضیحاتش را می گویم، حالا فعلا طرح کردیم یواش یواش یکمی با ذهن آشنا بشود ان شا الله بعد توضیحش را عرض می کنم.

بل فی الفرض الاول لا یجری الاستصحاب لکونه من الاصول المحرزة و هی لا تجری فی اطراف العلم الاجمالی مطلقا لزم منها المخالف أو لا یلزم

آقای خوئی قائل است که اگر لم یلزم جاری می شود.

و فی الفرض الاخرین الاستصحاب لا یجری لعدم اتصال زمان الشک به یقین.

روشن شد؟ اجمالا الان مسئله حدودش روشن شد تا وارد تفصیلش بشویم.

پس مثالی که مرحوم نائینی زد این است، یک: مطر به یک انای معین خورده، اولاً یعلم تفصیلاً که هیچی، لا یعلم، بل یعلم اجمالا باصابة المطر

و علی الاول که تفصیلی باشد تارةً یكون الانا الواقع فی الطرف الشرقي متميزاً عن الاناء الواقع و معلوماً بالتفصیل حال اصابة المطر بأن کان بمنظر لکن طرء علیه الترديد و الاجمال و اشتبه بالاناء الغربي

یک بچه ای برداشت این دو تا انا را پهلوی هم گذاشت، در اتاق هم گذاشت، نه غریبش مشخص است و نه شرقیش مشخص است.

و اخرى لا یكون اناء الاشرقي متميزاً عن الاناء الغربي حال اصابة المطر له یعنی می داند مطر به یکی خورد لکن می داند به انای شرقی هم خورد لکن از همان اول تمیز نمی دهد

و لم یکن بمنظر من الشخص نه این که اول انای شرقی را تشخیص بدهد، خوب دقت بکنید، از اول هم انای شرقی را می داند به انای شرقی خورد، از همان اول هم انای شرقی را تمیز نمی داد، بعد بچه ای آمد این دو تا را جمع کرد،

پس از همان اول بل مجرد أنه علم باصابة المطر لما کان فی الطرف الشرقي

لکن نمی داند این انائی که این جا بوده کدام یکی طرف شرقی بود یا غربی



لذا ایشان می فرماید که و هذه فروض ثلاثة سه جور فرض می شود:

الاول ما إذا كان متعلق العلم من اول الامر مجملا

نمی داند باران به شرقی خورد یا به غربی خورد. این از اول امر بود

مرددا بین کان غربی و شرقی

الثانی ما إذا كان متعلق العلم من اول الامر معلوما بالتفصيل

دید به انای شرقی خورد، انای شرقی را هم می شناخت، از انای غربی تشخیص می داد

ثم طرء عليه الاجمال والترديد، روشن شد؟

لوقوع الاشتباه به

الثالث ما إذا كان متعلق العلم مجملا من جهة مبينا من جهة و هو ما إذا علم باصابة المطر لخصوص در انای شرقی لکن انای شرقی را

تمییز نمی توانست بدهد، می داند انای شرقی است، از اول تمییز نداده بود

اما مع عدم تمییزه عما كان بطرف الغربی فالفرض الثالث متوسطٌ بین الفرض الاول و الفرض الثانی و لا اشكال فی أنه جميع الفروض

الثلاثة يشك فی بقاء النجاسة

در هر سه حالت شک می کنیم، چرا؟ چون این هر دو اناء سابقا نجس بود. پس الان شک می کنیم آن نجاست هست یا نه؟ آیا می شود

استصحاب آن نجاست را بکنیم؟ يشك فی بقاء النجاسة فی كل من الانائين الذين كانا معلومی النجاسة قبل اصابة المطر

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين